

نکته‌هایی از معارف حسینی

کربلا؛ نبرد تصمیم‌ها

۱. آیا پذیرفتنی است نوجوانی سیزده ساله که باید بماند و از زندگی خود لذت ببرد، کشته شود و فدای عمومی خود شود؟ آیا درست است جوانی برومند که می‌تواند آتیه‌ای خوب و موفق داشته باشد، به نبردی وارد شود که سرانجامش تیرونیزه باشد و ناکام گردد؟ آیا عقلانی است کسی که می‌توانست امیر لشکر بماند و از امتیازات کشوری بهترین استفاده‌ها را ببرد، یک باره مسیر خود را تغییر دهد و به نبردی وارد شود که سرانجامش مرگ است؟ آیا عاقلانه است کسی را که امان می‌دهند تا نجات یابد، نپذیرد و به کشتن تن دهد؟ آیا نه این است کسانی که کنار کشیدند و همراه نشدند، درست تشخیص داده بودند و خوب عمل کردند؟ آیا ...

از جمله پرسش‌های مهم در داستان کربلا، این است که کاریاران سیدالشهدا علیه السلام عقلانی بود یا احساسی؟ گروهی از آغاز همراه امام بودند و در ادامه راه کنار کشیدند. گروهی دیگر از آغاز ترجیح دادند همراه نشوند. گروهی دیگر از آغاز تا انجام ماندند و گروهی دیگر از آغاز برکنار بودند و در ادامه، همراه شدند. کدام عقلانی رفتار کردند و کدام، احساسی؟ آیا عقلانی بودن، یعنی این که نباید در آن واقعه، شور و احساسی از آنان دیده شود؟ آیا اگر از آنان شور و احساس دیده شد، نشانه احساسی بودن و غیرعقلایی بودن است؟ آیا نشانه عقلانی بودن، کنار ایستادن، و نشانه احساسی بودن، به میدان آمدن است؟ و... این‌ها پرسش‌هایی هستند که در این مجال به صورت مختصر به آنها خواهیم پرداخت.

۲. بی‌جهت نمی‌توان کسی یا چیزی را به احساسی بودن و یا ناعاقلانه بودن متهم کرد.

برای تشخیص عقلانی یا احساسی بودن، باید ملاک و معیار داشت. نشانه عقلانی بودن و احساسی بودن چیست؟ در این باره چند الگوی ارزیابی وجود دارد. یکی الگوی سنّ محور است؛ بدین معنا که هرکس جوان بود، تصمیمش احساسی است و هرکس میان سال و کهن سال بود، تصمیمش عقلانی تر است. این الگو برای ارزیابی کاریاران سیدالشهدا علیه السلام کارآمد نیست؛ زیرا در سپاه کم تعداد ایشان، از پیرمردانی همانند حبیب بن مظاهر تا نوجوانانی همانند قاسم بن الحسن حضور دارند!

الگوی دیگر، الگوی نتیجه محور است؛ بدین معنا که اگر کاری با موفقیت (ظاهری) همراه بود، عقلانی است و اگر با شکست (ظاهری) همراه بود، غیرعقلانی و احساسی است. بر اساس این الگو، کار پیروان سیدالشهدا علیه السلام از آن رو که به شکست دشمن و تشکیل حکومت نرسید و همه افراد کشته شده یا به اسارت درآمدند، احساسی است، نه عقلانی. اگر چنین است، اولاً باید تقریباً اقدام همه انبیا و اولیای الهی را غیرعقلانی بدانیم و ثانیاً پرسش این است که معیار موفقیت و شکست چیست؟ در این جا پرسش اساسی تر و ریشه ای تر، این است که معیار تصمیم عقلانی و احساسی چیست؟

۳. نشانه عقلانی بودن یک تصمیم چند چیز است:

یک) به محاسبه سود و زیان می پردازد.

دو) در این محاسبه، عاقبت اندیش است، نه حال اندیش؛ و مصلحت گراست، نه لذت گرا. از این رو، منفعت پایدار را بر سود ناپایدار، و لذت آنی را بر سرور ناپایدار ترجیح می دهد.

سه) سختی های زندگی که گاه مانند زلزله ای، زندگی را می لرزانند، تصمیم ها محک می خورند؛ کسانی که تصمیم احساسی گرفته باشند، دست از تصمیم خود می کشند و کسانی که عاقلانه تصمیم گرفته باشند، بر عهد خود باقی می مانند. پایداری در شرایط سخت، نشانه عقلانی بودن، و تغییر در این شرایط، نشانه احساسی بودن است. به دیگر بیان، اصولاً صحنه کارزار و زمان جدی شدن جنگ، هنگامه ای است که تصمیم ها را محک می زند. هنگامی که درجه خطر (دنیوی) بالا می رود و میزان منفعت آن پایین می آید، تصمیم ها محک می خورند و عقل از احساس جدا می شود. آنان که بر اساس عقل تصمیم گرفته اند، تا پای جان هم می ایستند و آنان که بر اساس احساسات زودگذر

(دنیوی) تصمیم گرفته‌اند، تغییر موضع می‌دهند. خطر مرگ ورنج و بلا، مانند زلزله‌ای است که بنای سست و نامستحکم احساس را ویران می‌کند و تنها بناهایی در برابر زلزله تاب مقاومت دارند که بر پایه‌های مستحکم عقل بنا شده باشند.

چهار) شاخص تشخیص منفعت پایدار و ناپایدار نیز فرمان خداست و این بدان جهت است که خداوند متعال، مصلحت واقعی انسان را معیار فرمان‌های خود قرار داده است؛ هرآنچه خدا امر کرده باشد، مصلحت پایدار، و هرآنچه نهی کرده باشد، خسارت پایدار است، هرچند لذت آنی داشته باشد. بنا بر این، تصمیم عقلانی آن است که در محاسبه سود و زیان، منفعت پایدار را بر منفعت ناپایدار ترجیح می‌دهد و شاخص درست بودن تصمیم نیز آن است که با فرمان‌های خداوند متعال هماهنگ باشد. این را الگوی مصلحت‌محور می‌نامیم.

۴. از آن‌چه گذشت مشخص می‌شود که معیار تشخیص عقلانی بودن یا نبودن تصمیم عاشوراییان، نه سن افراد است - که بگوییم هر جوانی که در سپاه سیدالشهدا علیه‌السلام بود، احساسی تصمیم گرفته است - و نه نتیجه اقدام است - که بگوییم آنان که کنار ماندند، عاقل، و آنان که به میدان آمدند، احساسی بودند - بلکه معیار درست، ماهیت تصمیم بر اساس الگوی مصلحت واقعی افراد است. اکنون با این معیار، می‌توان تصمیم بازیگران صحنه کربلا را ارزیابی کرد:

• افرادی مانند ابن عباس‌ها که به نتیجه کار می‌نگریستند، امام حسین علیه‌السلام را از این کار نهی می‌کردند و خود نیز همراهی نکردند و راه عافیت در پیش گرفتند. اینان به اصطلاح سیاستمدار بودند؛ اما اگر بدانیم که در عین دوران‌دیشی، مأمور به وظیفه‌ایم، نه نتیجه، آن‌گاه خواهیم دانست که این مبنا نیز یک مبنای احساسی و غیرعقلانی است؛ زیرا در این‌گونه تصمیم‌ها، «من» مهم است که باید همیشه پیروز میدان باشد، نه «خدا» که باید دینش یاری شود، حتی اگر به قیمت جان من تمام شود؛ البته جان دادنی که حیات جاویدان آخرت را با آن همه نعمت و سرور به ارمغان می‌آورد. از این رو اینان نیز منفعت زودگذر را بر منفعت پایدار ترجیح دادند و کاری احساسی انجام دادند.

• کسانی که در سپاه مقابل امام حسین علیه‌السلام قرار داشتند، از شام نیامده بودند؛ بلکه کسانی بودند که حضرت را دعوت کرده بودند! دیروز ایشان را دعوت کردند و امروز به

جنگ با ایشان آمدند!!؟ چرا تغییر موضع دادند؟! هنگامی که عبیدالله حاکم کوفه شد و بر آنان سخت گرفت، تغییر موضع دادند. واقعیت این است که اگر تصمیم آنان عقلانی بود، تا به آخر پای آن می ایستادند، همان گونه که تعدادی انگشت شمار از آنان ایستادند. آنان بر اساس احساس های زودگذر تصمیم گرفته بودند و وقتی کار بر آنان سخت شد، از تصمیم خود برگشتند. این نشانه احساسی بودن آن است.

• به طور کلی سپاه کوفه دو گروه بودند؛ گروهی از خواص و افراد تأثیرگذار که به پول و ریاست فریفته شدند و گروهی از عوام که با شمشیر و شکنجه ترسانده شدند؛ هر دو بر اساس لذت آنی (دنیا) تصمیم گرفتند و عاقبت دور را ندیدند و مصلحت را ملاک قرار ندادند. در میان آنان، هم افراد جوان بودند و هم افراد میان سال؛ اما هر دو گروه بر یک منطق تصمیم گرفتند و از دعوت خود سرباز زدند. پیش تر نیز همین اتفاق افتاده بود. امام علی علیه السلام به یاران سُست خود فرمود که علت ناهمراهی شما این است که ماندن و زندگی در این دنیا را بر جهاد و شهادت در راه خدا ترجیح می دهید. در برابر امام حسن علیه السلام نیز مردم گفتند که می خواهیم بمانیم و زندگی کنیم! از این رو حضرت مجبور به پذیرش صلح شد. همه اینان تصمیمی غیر عقلانی و مبتنی بر هوس و احساس خود گرفتند.

• گروهی از افرادی که در مسیر حرکت امام حسین علیه السلام، به ایشان پیوسته بودند، وقتی متوجه شدند ظاهراً از پیروزی (دنیوی) و کسب غنیمت، شهرت و ریاست خبری نیست، کم کم کنار کشیدند و از سپاه حضرت جدا شدند. این نشان می دهد که با توجه به معیارهای گفته شده، همراهی آنان، اقدامی احساسی بوده است، نه عقلانی. بدین روبر عهد خود پایدار نماندند.

• نتیجه بررسی های دقیق منابع نشان می دهد که برخلاف آن چه مشهور است، شب عاشورا کسی از سپاه امام حسین علیه السلام جدا نشد و همه آنان که تا آن زمان مانده بودند، ایستادند و جنگیدند. اگر بنا بود تصمیم اینان احساسی باشد، باید در این هنگام که خطر مرگ قطعی است، جدا می شدند، اما چنین نشد؛ بلکه حتی وقتی امام علیه السلام بیعت خود را از آنان برداشتند، آنان سرسختانه بر پایداری خود با تا شهادت تأکید کردند و صحنه هایی شورانگیز به وجود آوردند. این نشان می دهد که آنان بر مبنای احساس

تصمیم نگرفته بودند.

• افرادی مانند حرّ، نخست در سپاه دشمن بودند، اما وقتی تحولات میدانی به نقطه حساس رسید، در نبرد تصمیم بین لذت ناپایدار دنیا و لذت پایدار آخرت، جانب لذت پایدار را گرفت و لذت حال را فدای آن کرد. اوکاری عقلائی کرد، نه احساسی. حرّ مغلوب احساس خود نشد، اساساً هنگامه جنگ که اوضاع به شدت سخت می‌شود و لحظه مرگ نزدیک می‌شود، جای این احساس بازی‌ها نیست که فرد جانب مرگ را بگیرد و جبهه خود را تغییر دهد! در طرف مقابل، کسی مانند عمر بن سعد را داریم که مُلک ری را حتی بر کاخ‌های بهشت با تضمین امام حسین علیه السلام ترجیح داد و به خواسته خود نیز نرسید. این اقدام وی، کاری نابخردانه و ناشی از احساس و هوس بود. آیا چون او در این معرکه پیروز میدان بود، می‌توان تصمیم او را عقلائی دانست و تصمیم حرّ را احساسی؟!

• وقتی حضرت در میان راه، خبر از شهادت کاروانیان می‌دهد، فرزند برومندش علی اکبر علیه السلام چه واکنشی نشان می‌دهد؟ او سخن از ترس و فرار نمی‌گوید و می‌پرسد آیا راه ما بر حق است؟ برای افرادی مانند علی اکبر علیه السلام، مرگ و زندگی مسئله اصلی نیست، «حق» یا «ناحق» مسئله اصلی است. این نشان از منطقی قوی و مستحکم دارد، نه احساسی کور. علی اکبر خود به تنهایی یک منطق بلند برای جوانان است. «بودن یا نبودن» مسئله علی اکبر نیست، مسئله علی اکبر این است: «حق یا باطل». مسئله ما چیست؟ آیا به صرف این که او چند صباحی در این دنیا نماند تا از لذت‌های آن بهره‌مند شود، می‌توان او را ناکام و تصمیم او را احساسی و نابخردانه دانست؟ مگر نه این است که او با شهادت، بسیار زود از لذت‌های ناپ و پایدار اخروی بهره‌مند گشت؟

• هنگامی که در روز عاشورا برای حضرت ابوالفضل علیه السلام امان می‌آورند، از پذیرش آن امتناع می‌کند. دلیل ایشان نیز این است که «ماندن» را به قیمت جدا شدن از امام خود نمی‌خواهم. اگر تصمیم ایشان مبتنی بر احساس می‌بود، باید امان را می‌پذیرفت و جان به سلامت می‌برد؛ اما او می‌داند که جان، مانند صفری است که وقتی در کنار عدد امام قرار گیرد، معنا می‌یابد. او می‌داند که صلاح دنیا و آخرت او در این راه است. از این رو تصمیمش را عوض نمی‌کند. آیا کسب مقام بلندی که اکنون دارد و بهره‌مندی از

نعمت های بی شمار الهی عاقلانه است یا زنده ماندن در این دنیای پرمشکل؟! • بنا بر نقل مشهور، هنگامی که قاسم علیه السلام از امام اجازه جنگ می خواهد، حضرت از او می پرسد: مرگ در نظر تو چگونه است؟ او پاسخ می دهد: شیرین تر از عسل! این نشان از منطق قوی و معرفت بالای او دارد. او در چنین سنی به خوبی فرق انواع مرگ ها را می داند و مرگ برتر را می شناسد و در مقابله دنیا و آخرت، می داند کدام یک برتر است. این نشان از تصمیم عاقلانه است، نه احساسی.

۵. واقعیت این است که داستان عقل و احساس در کربلا، همانند داستان جسم و جان است؛ هر دو لازم اند و به هر دو نیازمندیم؛ اما رتبه هر کدام باید شناخته شود و هر یک در جایگاه خود قرار گیرد. عقل باید در جایگاه نخست و احساس باید در جایگاه دوم قرار گیرد. احساس اگر تحت فرمان عقل و در راستای تصمیم عقل باشد، هر شور و هیجانی تولید کند، درست است و عقل اگر در خدمت احساس قرار گیرد، هر تصمیمی بگیرد، نادرست خواهد بود. انتخاب و تصمیم، جایگاه محاسبه و سنجش است که کار عقل است و عمل و اقدام، جایگاه شور و هیجان است که کار احساس است. انسان موفق کسی است که با عقل خود انتخاب کند و با احساس خود اقدام نماید. همه یاران حضرت، با شور و احساسی خاص نبرد کردند و شهید شدند، اما احساس آنان در راستای تصمیم عاقلانه آنان بود.

۶. اگر کسی به آخرت و حیات جاویدان، باور راستین ندارد، پیروی از رهبران و راهنمایان الهی را نمی پذیرد و خواست «الله» را بر خواست «نفس» برتر نمی بیند، طبیعی است این گونه تصمیم ها را احساس کور می داند؛ اما باید دانست که این، اشکال آنان است که به نزدیک بینی دچارند و برد دیدشان محدود به همین دنیا است و نگاه شان توان دیدن دور دست ها را ندارد. اگر آنان نمی بینند، گناه آنان که می بینند و می دانند، چیست؟ تصمیم عاقلانه، تصمیمی است که ارزیابی و سنجش او مبتنی بر حقایق و واقعیت های زندگی باشد و امور الهی و اخروی که از آنها یاد شد، جزء اصلی حیات انسان اند و اگر در سنجش ها مورد توجه قرار نگیرند، تصمیم ها را از عقلانی بودن خارج و به تصمیم های احساسی تبدیل می کند.